

نوع مقاله: ترویجی

نقد ادله روایی و تاریخی مؤید «تعیین خلیفه» در حکمیت

Amirhossein7441788@gmail.com

شمس‌علی زارعیان / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (ع)

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۸

دریافت: ۹۹/۱۱/۰۱

چکیده

از رویدادهای مهم تاریخ صدر اسلام مسئله حکمیت در جنگ صفین بود، که پس از بر سر نیزه کردن قرآن توسط سپاه معاویه، سپاه امیرمؤمنان علی (ع) تسلیم شده و حکمیت را بر آن حضرت تحمیل کردند. در اینکه محور مذاکرات حکمین چه بود؟ تاریخ‌نویسان جواب قاطعی نداده‌اند. در این بین روایتی در کتاب‌های روایی و تاریخی آمده که مؤید «تعیین خلیفه» در حکمیت است؛ ولی امیرمؤمنان علی (ع) نتیجه حکمیت را نپذیرفتند. این مقاله با هدف بررسی ادله روایی و تاریخی با روش توصیفی - تحلیلی و ابزار تحقیق کتابخانه‌ای نتیجه می‌گیرد که روایت از جهت سند به دلیل مرسله بودن، و از جهت متن به دلیل اضطراب، ضعیف است و ادله تاریخی نیز به جهت انحصار در چند منبع و تعارض با متن صلح‌نامه حکمیت که سخنی از تعیین خلیفه به میان نیامده، از اعتبار ساقط است. بنابراین محور مذاکرات حکمین منحصر در مسائل اختلافی بین امیرمؤمنان علی (ع) و معاویه، بجز تعیین خلافت می‌شود.

کلیدواژه‌ها: حکمیت، صفین، خراج، امیرمؤمنان علی (ع)، معاویه، ابوموسی و عمروعاص.

مقدمه

از مسائل بسیار مهم که در تاریخ صدر اسلام اتفاق افتاده، مسئله حکمیت در جنگ صفین است که پس از بر سر نیزه کردن قرآن توسط سپاه معاویه، پیروان امیرمؤمنان علی^ع آن حضرت را وادار به پذیرش حکمیت کردند و مقرر شد یک نفر از جانب امیرمؤمنان علی^ع و یک نفر از جانب معاویه به عنوان حکم به مسئله اختلافی رسیدگی کنند. در اینکه محور مذاکرات حکمیت چه بود؟ بعضی‌ها نوشته‌اند: «مشخص نشده است که حکمین چه نکاتی را باید بررسی می‌کردند؛ تنها این نکته بیان شده که آنان می‌بایست به قرآن از اولین تا آخرین سوره آن رجوع کنند و هر جا که دلالت‌های روشنی در کتاب خدا نبود، به سنت پیامبر رجوع کنند» (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۵، ص ۲۹). ولی در کتاب‌های روایی و تاریخی مطالبی وجود دارد که گفته می‌شود محور مذاکرات، «تعیین خلیفه» بود؛ یعنی حکمین باید از میان امام علی^ع و معاویه، یکی را برای خلافت تعیین، و دیگری را عزل می‌کردند. به همین دلیل برخی از مورخان و محققان به این موضوع اذعان کرده و آن را پذیرفته‌اند. ولی این نظر با یک مشکل مواجه است، و آن اینکه اگر حکمین حق داشتند که در مورد تعیین خلیفه نظر بدهند و براساس متن صلح‌نامه هر حکمی که داوران کردند، باید پذیرفته می‌شد؛ چرا امام علی^ع نتیجه مذاکره و حکم حکمین را نپذیرفتند؟ حال با توجه به ابهاماتی که در این جریان تاریخی وجود دارد، سؤال این است که آیا ادله روایی و تاریخی مؤید تعیین خلیفه در مذاکرات حکمیت صحیح است، یا نه؟

کتاب‌های زیادی در زمینه تاریخ زندگانی امیرمؤمنان علی^ع از شیعه و اهل سنت نوشته شده است. بسیاری از آنها فقط به ذکر وقایع پرداخته و در این موضوع تحلیلی ارائه نداده و به این سؤال که محور مذاکرات حکمین چه بوده، پاسخی نداده‌اند. در این میان برخی از مورخان محور حکمیت را تعیین خلیفه دانسته‌اند (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۶۵۴). از جمله محقق بزرگ علامه امینی در *الغدیر* به‌طور مسبوط به این موضوع پرداخته و پاسخ به این حجر معاویه را مدعی خلافت دانسته و «تعیین خلیفه» را محور مذاکرات آنان بیان کرده است (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۴۶۵).

سیدجعفر شهیدی در کتاب *تاریخ تحلیلی اسلام* (شهیدی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۷): *آیت‌الله سبحانی* در کتاب *فروع ولایت* (سبحانی،

۱۳۷۱، ص ۶۰)، و مهدی پیشوایی در کتاب *تاریخ اسلام از سقیفه تا کربلا* (پیشوایی، ۱۳۹۳، ص ۳۵۸)، محور گفت‌وگویی داوران را مسئله قتل عثمان دانسته‌اند که آیا عثمان مظلوم کشته شد یا نه؟ آیا معاویه ولی دم عثمان است یا نه؟ مذاکرات حکمین ارتباطی به تعیین خلیفه نداشتند. ولی هیچ‌یک از این محققان، ادله روایی و تاریخی مؤید تعیین خلیفه را بررسی و نقد نکرده‌اند. این مقاله ادله روایی و تاریخی مؤید تعیین خلیفه را بررسی و نقد کرده است.

سؤال: آیا ادله روایی و تاریخی مؤید تعیین خلیفه در حکمیت صحیح است، یا خیر؟

انتخاب حکمین برای داوری پیرامون قتل عثمان و مسائل مربوط به آن بود. داوران از وظیفه خود تخطی کرده، به تعیین خلافت پرداختند، بنابراین امام علی^ع هر دو داور را به خیانت متهم کرده و نتیجه را نپذیرفتند.

امیرمؤمنان علی^ع بعد از تحمیل حکمیت با معاویه صلح‌نامه نوشته و متعهد شده بود که داوران هر چه براساس حکم قرآن داوری کردند نتیجه را بپذیرد و داوران در مذاکرات خود به این نتیجه دست یافتند که امام علی^ع و معاویه را کنار بگذارند؛ *ابوموسی اشعری* داور منصوب امام علی^ع حضرت را عزل کرد و *عمر وعاص* داور معاویه، با خدعه معاویه را نصب کرد؛ بنابراین امام^ع نتیجه را نپذیرفتند و هر دو داور را به خیانت متهم کردند. آیا امام^ع خلاف عهد خود عمل کردند؟ در این تحقیق با نقد ادله تعیین خلیفه به این نتیجه می‌رسیم که چون داوران از وظیفه خود تجاوز کردند و به تعیین خلیفه پرداختند، حضرت حکم حکمین را نپذیرفتند و هر دو داور را به خیانت متهم کردند.

۱. دلیل روایی مؤید «تعیین خلیفه»

در یک روایت که در کتاب *الاحتجاج* مفصل‌تر از سایر منابع آمده، شش اشکال از خوارج بر حضرت امیر^ع نقل شده، که حضرت، *عبدالله بن عباس* را نزد خوارج فرستاد تا خود آن مناظره را ببیند و بشنود؛ و آنان در جواب *ابن عباس* گفتند: ما درباره رفیقت اعتراضاتی داریم که تمامی آنها موجب کفر و هلاکت و عذاب اوست. اشکالات خوارج به‌طور خلاصه عبارتند از: ۱. چرا عنوان امیرالمؤمنین را از اول اسم خود حذف کرد؟ ۲. چرا در حقانیت خود تردید کرد و به حکمین گفت: «شما داوران در کتاب

منت گذاشت و آنان را آزاد کرد. اما اهل جمل و ناکثین مسلمان بودند؛ اما بنی کرده و علیه امام عادل شمشیر کشیده بودند. آیا حضرت از نظر شرعی می‌توانستند زنان و فرزندان آنان را اسیر بگیرند؟ در یک روایت آمده: **عمار** به امیرمؤمنان علی علیه السلام گفت: عقیده شما در مورد اسیر گرفتن زن و فرزندان اینان چیست؟ فرمود: هیچ راهی بر آن نیست و ما فقط با کسانی که با ما جنگ کرده‌اند، جنگ کرده‌ایم. و چون مرکب و سلاحی را که در لشکرگاه بود، تقسیم کرد؛ یکی از یارانش که از قاریان بود، گفت: باید از زنان و فرزندان و دیگر اموال ایشان هم میان ما تقسیم کنی، وگرنه به چه دلیل ریختن خون‌های ایشان حلال باشد و تصرف اموال آنان حرام؟ فرمود: بر این زنان و فرزندان هیچ راهی نیست؛ که آنان در سرزمین مسلمانانند و همانا فقط کسانی را که با ما جنگ کرده‌اند و کسانی را که بر ما ستم کرده‌اند، کشته‌ایم؛ ولی اموال ایشان میراث کسانی است که مستحق دریافت آنند و ارحام و خویشاوندان ایشان هستند (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۴۰۵).

طبق این روایت حضرت علی علیه السلام فرمود چون زنان و فرزندان در سرزمین مسلمانند، اسیر کردن آنان جایز نیست و اموال آنان نیز متعلق به وارثان است. در نقلی دیگر حضرت در جواب اشکال خوارج این جمله را فرمودند: «ذریه اهل جمل مسلمان هستند، چون در دارالاسلام زندگی می‌کنند و مرتد نشده‌اند و به بردگی گرفتن کسی که کافر نشده است، جایز نیست» (عبدالقاهر بغدادی، ۱۹۷۷، ص ۷۶). در روایت دیگری آمده که از امام صادق علیه السلام سؤال شد، مردم از امام علی علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت با اهل بصره جنگ کرد، ولی از تقسیم اموالشان منع کرد؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا کسی که در دارالشُرک باشد، اموالش حلال است و کسی که در دارالاسلام زندگی می‌کند، اموالش حلال نیست (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۳، ص ۳۹۷).

علامه طباطبائی در تفسیر **المیزان** می‌فرماید: اسلام استعباد (بندگی گرفتن) را تنها در مسئله جنگ باقی گذاشت، و سببیت آن را برای استرقاق لغو نفرمود؛ آن را هم تنها در جنگ‌هایی معتبر دانست که بین مسلمین و کفار اتفاق افتد، که در این صورت مسلمین می‌توانند اسیر کافر را استرقاق کنند؛ نه جنگ‌هایی که بین خود مسلمین رخ می‌دهد؛ که در این جنگ‌ها اسیر گرفتن و استرقاق کردن نیست، بلکه یغای از این دو طایفه، آن قدر سرکوب می‌شود تا سر در اطاعت امر خدا فرود آورده و رام گردد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۴۹۷)؛ و بغات از جهت

خدا نظر کنید پس اگر من از معاویه برتر بودم، مرا در خلافت تثبیت کنید و اگر معاویه برتر بود، او را در خلافت تثبیت کنید؟» ۳. چرا دیگران را در داوری بر خود مقدم کرد، درحالی که خود بر دیگران مقدم بود؟ ۴. چرا مردان را در دین خدا حکم قرار داد؟ ۵. چرا در جنگ جمل از اسارت زنان و فرزندان آنان منع کرد؟ ۶. چرا وصایت را ضایع کرد، با اینکه او وصی پیامبر بود؟ (طبری، ۱۳۸۷ق، ص ۳۹۰)

جمله‌ای که در این روایت دلیل است بر اینکه «تعیین خلیفه» محور مذاکرات حکمین بود، این است: «انظروا فی کتاب الله، فإن كنت أفضل من معاوية فأثبتانی فی الخلافة، و إن كان معاوية أفضل منی فأثبتاه فی الخلافة»؛ یعنی نگاه کنید در قرآن، اگر من برترم، من را برای خلافت تثبیت کنید و اگر معاویه برتر است، او را برای خلافت تثبیت کنید. این روایت در **الفتوح** (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۶۹) و کتاب **كشف الغمة فی معرفة الأئمة** (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۲۶) و در کتاب **كشف الیقین** (حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۶۵) نیز آمده است. البته اختلاف در متن دارند، که بیان خواهد شد.

۲. نقد روایت

این روایت بدون سند ذکر شده است؛ زیرا صرفاً با عنوان «و روی» آمده است؛ اگرچه مؤلف **الاحتجاج** می‌نویسد: «اکثر سندهای روایت را ذکر نکرده؛ زیرا یا اجماع بر وجود این اخبار هست، یا موافق عقل‌اند و در کتب مخالف و موافق مشهورند» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۴). مسلماً ادعای نویسنده دلیل بر جبران ضعف سند نمی‌شود.

از نظر متن اشکالی که در این روایت وجود دارد این است که حضرت در پاسخ به اشکال خوارج که می‌گفتند: «چرا با ناکثین که جنگ کردی، اموال آنان را بر ما مباح کردی؛ ولی از اسیر کردن زنان و فرزندان آنان منع کردی؟ چگونه کشتن آنان حلال بود، ولی اسیر کردن زنان و فرزندان آنان بر ما حرام بود؟» فرمود: «زنان با شما جنگ نکرده بودند و بچه‌ها بر فطرت مسلمانی متولد شده بودند و دیدم که در فتح مکه پیامبر بر اهل مکه منت گذاشت، زنان و بچه‌ها را اسیر نکرد. وقتی پیامبر بر مشرکان منت می‌گذارد و آنان را آزاد می‌کند، از من تعجب نکنید که بر مسلمانان منت بگذارم و آنان را آزاد کنم» (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۶۹؛ حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۶۴).

مقایسه بین مشرکان اهل مکه و بغات اهل بصره قابل تأمل است؛ چون اهل مکه کافر بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توانست آنان را اسیر کند؛ ولی

بنی محکوم به کفر نیستند (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۱، ص ۳۳۷).

از امیرمؤمنان علیؑ روایت شده که چون از او پرسیدند آیا کسانی از اهل قبله که با آنان جنگیده است، کافرند؟ فرمود: «به احکام و نعمت‌ها کفر ورزیدند و این همچون کفر مشرکان نیست که به نبوت کفر ورزیدند و اسلام نیاوردند و اگر چنین می‌بود، زناشویی با آنان و ذبیحه‌ها و میراث‌های ایشان بر ما حرام می‌شد» (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۱، ص ۳۳۸). بنابراین وجهی برای سخن *فاضل مقداد* نمی‌ماند که ادعا می‌کند باغی بر امام کافر است (فاضل مقداد، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۸۷).

البته خود خواجه اعتقاد به کفر اهل جمل داشتند (عبدالقاهر بغدادی، ۱۹۷۷، ص ۶۲). امام علیؑ سخت با این فکر مقابله می‌کرد. *عبدالله بن وهب راسی* که بعدها از خواجه شده اظهار داشت که اهل جمل کافر و مشرک هستند، ولی حضرت با تندی برخورد کرد و فرمود مادرت به غذایت بنشیند! چه چیز تو را بر باطل قوی کرده و جرئت داده، آنها چنین نیستند که تو می‌گویی؛ والا آنها را اسیر می‌کردیم و اموالشان را به غنیمت می‌بردیم (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۲، ص ۳۵۳).

در واقع رفتار امیرمؤمنان علیؑ در مورد بغات اهل بصره برگرفته از سخن خود پیامبرؐ است که آن حضرت در روایتی فرمود: ای پسر ام عبد آیا می‌دانی حکم بغات این امت چیست؟ گفت خدا و پیامبرش داناترند؛ فرمود: مجروحین آنان مداوا می‌شوند، اسیرانشان کشته نمی‌شوند، فراریانشان تعقیب نمی‌شوند و اموال آنان تقسیم نمی‌شود (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق، ج ۹، ص ۸۰).

مرحوم شیخ حسن نجفی ادعای اجماع کرده و می‌نویسد: «سبی و اسیر گرفتن کودکان بغات ولو بعد از بغی متولد شده باشند، جایز نیست و همچنین تملک زنان آنان جایز نیست؛ این مسئله بین علما اجماعی است» (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۱، ص ۳۳۴).

این سخن پیامبرؐ به *عمار*، که فرمود: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۲۷) تصریح دارد به اینکه مخالفان امام علیؑ باغی هستند، و این خبر متواتر است که حتی معاویه قادر نشد آن را انکار کند، و گفت قاتل *عمار* کسانی هستند که او را مقابل شمشیرهای ما قرار دادند (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۲۸۱). بنابراین وجهی برای مقایسه گروه بغات بر کفار باقی نمی‌ماند، و این قیاس روایت را تضعیف می‌کند.

اشکال دیگری که در این روایت به نظر می‌رسد اضطراب در متن است، که حدیث را از اعتبار ساقط می‌کند. اینکه در برخی

نقل‌ها حضرت در جواب از اینکه چرا فرموده «انظروا فی کتاب الله، فإن كنت أفضل من معاوية فأثبتانی فی الخلافة، و إن كان معاوية أفضل منی فأثبتاه فی الخلافة»، فرمود این از باب انصاف دادن است و به آیه مباحله «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لُغْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْكَافِرِينَ» (آل عمران: ۶۱) استشهاد کرده است که اگر پیامبرؐ به نصارای نجران می‌فرمود: بیایید تا مباحله کنیم و شما را لعنت کنیم؛ آنان قبول نمی‌کردند؛ من هم اگر به حکمین می‌گفتم به نفع من حکم کنید و معاویه را رها کنید؛ معاویه قبول نمی‌کرد (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۶۹). درحالی که در نقل دیگر به آیه «وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِی ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ: ۲۴) استشهاد کرده است (طبری، ۱۳۸۷ق، ص ۳۹۰؛ طبری، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۳).

در کتاب *تاریخ یعقوبی* چهار اشکال از خواجه بر امام علیؑ آورده؛ اول آنکه چرا عنوان امیرالمؤمنین را حذف کرد؟ دوم اینکه چرا ما را به زور شمشیر به جنگ وادار نکرد؟ سوم اینکه چرا حکم قرار داد؟ و چهارم اینکه گمان می‌برد که وصی پیامبر است، ولی وصایت را ضایع کرد؟ (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۲). در کتاب *شرح نهج البلاغه*، *ابن ابی‌الحدید* سه اشکال از خواجه آورده؛ اول اینکه چون حکم قرار داد، از ایمان خارج شد پس باید توبه کند؛ دوم اینکه چرا در دین حکم قرار داد؟ سوم اینکه چرا به حکم حکمین راضی نشد؟ (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۷۵). در هیچ‌یک از این کتاب‌ها جمله «انظروا فی کتاب الله، فإن كنت أفضل من معاوية فأثبتانی فی الخلافة، و إن كان معاوية أفضل منی فأثبتاه فی الخلافة» نیامده است.

در برخی از کتب تاریخی و روایی در ضمن همین روایت از امام علیؑ نقل می‌کند که حضرت فرمودند: من نمی‌دانستم که *عمرو عاص* می‌خواهد *ابوموسی* را فریب بدهد (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۶۹). درحالی که در کتاب *المناقب*، حضرت خود در وقت اعزام *ابوموسی* فرمودند: «می‌بینم که او در این جریان فریب خواهد خورد». *عبیدالله* گفت اگر چنین است و او فریب خواهد خورد، چرا او را اعزام می‌کنی؟ امام علیؑ فرمود: اگر خداوند در میان خلق بر اساس علم خود عمل می‌کرد احتیاج به ارسال رسولان نبود (ابن‌شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۲۶۲).

در برخی از کتاب‌ها پاسخ‌دهنده به اشکال خواجه را *ابن عباس*

ا/خنف بن قیس که دومین توصیه‌کننده به ابوموسی است، گفت: «اگر عمرو در رضا دادن به حکومت علی با تو همراه نشد، وی را چنان مخیر گردان که مردم عراق هرکس از قریشیان شام را خواستند، برگزینند؛ و چون این انتخاب را به ما واگذارند ما هرکس را خواهیم برگزینیم؛ و اگر امتناع کردند، شامیان یکی از قریشیان عراق را که خواهند برگزینند؛ و اگر چنین کردند باز کار در میان ما و به دست ما باشد (منقری، ۱۴۰۴ق، ص ۵۳۷؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۳).

سومین توصیه‌کننده، ابن عباس است که به ابوموسی گفت: «اینکه علی به تو رضایت داد، نه برای آن بود که فضیلتی داری؛ زیرا بهتر از تو بسیاریند؛ ولی مردم جز به تو رضایت ندادند و به پندار من، این امر برای آن است که شری در انتظار آنهاست، که داهیة عرب را هم‌ردیف تو کرده‌اند؛ هرچه را فراموش می‌کنی، این را فراموش مکن که همه کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده‌اند، با علی نیز بیعت کرده‌اند؛ و صفتی ندارد که او را از خلافت دور کند؛ معاویه نیز صفتی ندارد که او را به خلافت نزدیک کند» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۹۵؛ مقدسی‌پور، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۲۷).

علامه امینی در کتاب *الغدیر* بعد از ذکر این توصیه‌ها، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که منظور عراقیان و شامیان از کشمکش و جنگی که داشته‌اند، چه بوده است؟ هریک خلافت را برای رئیس خویش می‌خواستند و در همین راه بوده که در جریان حکمیت - به حق یا ناحق - خلع و تثبیت از طرف آن دو نفر به عمل آمده و گفت‌وگوی عمرو عاص و ابوموسی بر سر همین دور می‌زده و در اثنا هیچ سخنی از خون عثمان و خون‌خواهی او به میان نیست (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۴۶۵).

۴. نقد دلیل تاریخی

اولاً جمله/خنف بن قیس مبهم است؛ اینکه مردم عراق از قریشیان شام یک نفر را انتخاب کنند، یا مردم شام از قریشیان عراق یکی را انتخاب کنند، یعنی چه؟ مگر مشکل در انتخاب عراقیان و شامیان بود؟ مگر علی را عراقیان انتخاب کرده بودند؟ این جمله نمی‌تواند از یار وفادار امام صادر شده باشد.

ثانیاً در کتاب *وقعة صفین* آمده است: جمله/خنف، از باب امتحان کردن ابوموسی بود. خنف دانست که ابوموسی از عزل علی ابایی ندارد. چون ابوموسی گفت: «آنچه گفتی شنیدم» و به گفته/خنف اعتراضی نکرد که علی منتخب مهاجر و انصار است.

معرفی کرده است، که خوارج گفتند: چرا علی حکم را قبول کرد، ولی به حکم‌شان راضی نشد؟ که ابن عباس گفت: حکومت همانند امامت است، که امام فاسق باشد، باید او را نافرمانی کرد (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۷۳). وقتی خوارج گفتند: چرا علی با ناکثین جنگ کرد، ولی اجازه نداد زنان و فرزندان آنان را اسیر کنیم؟ ابن عباس جواب داد که او با مادر شما عایشه جنگ کرد، عایشه ام‌المؤمنین بود (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۴).

در برخی از منابع، اشکال دیگری از خوارج بر امام علی را بیان کرده، که چرا مدت قرار دادی؟ که حضرت در جواب فرمود: مدت برای این بود که نادانان آگاه شوند و دانایان ثابت گردند (شوشتری، ۱۴۰۹ق، ج ۳۲، ص ۵۲۸).

در روایت طبرسی جمله «أَنَّهُ كَانَ وَصِيًّا فَضَّيْحَ الْوَصِيَّةِ» آمده؛ یعنی او وصی پیامبر بود، ولی وصایت را ضایع کرد. در منابع دیگر این جمله نیامده است. بر فرض وجود، این جمله چه معنایی دارد؟ یعنی خوارج اعتقاد داشتند که علی وصی و جانشین بلافصل پیامبر بوده است؟ درحالی که خوارج چنین اعتقادی نداشتند؛ بلکه آنها معتقد بودند خلافت ابوبکر و عمر درست بوده است. خلافت عثمان را نیز در اولش قبول داشتند و حکومت علی را تا پیش از پذیرفتن حکمیت صحیح می‌دانستند (عبدالقاهر بغدادی، ۱۹۷۷، ص ۷۳). وقتی خوارج اینچنین اعتقادی نداشتند، و امام را وصی نمی‌دانستند، چگونه می‌گویند: «أَنَّهُ كَانَ وَصِيًّا فَضَّيْحَ الْوَصِيَّةِ»؟

نتیجه اینکه این روایت هم از جهت سندی و هم از جهت متن ضعیف است؛ در نتیجه از آن استفاده نمی‌شود بر اینکه محور گفت‌وگو در حکمیت، «تعیین خلیفه» بوده است.

۳. دلیل تاریخی مؤید «تعیین خلیفه»

از جمله مواردی که می‌تواند دلیل بر «تعیین خلیفه» در مذاکرات باشد، توصیه یاران امام علی به ابوموسی در هنگام اعزام به سوی دومة‌الجندل است. اولین کسی که به ابوموسی توصیه کرد، شریح‌بن هانی بود، که دست ابوموسی را گرفت و گفت: یک امر بسیار مهم به تو سپرده شده است؛ اگر معاویه را بر خلافت بگمارد، اهل عراق نابود خواهد شد؛ و اگر علی را ابقا کنی، برای اهل شام مشکلی به وجود نخواهد آمد (منقری، ۱۴۰۴ق، ص ۵۳۷؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۵۴؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۴۵).

عثمان کرده؛ در نامه ۲۸ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: آیا من که به هروری عثمان را یاری کردم، قاتل بودم یا تو که در برابر درخواست عثمان برای کمک از یاری کردن کوتاهی کردی، تا اینکه خبر مرگ او به تو رسید؟ (ابن ابی‌الحدید ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۱۸۳)

حاصل سخن اینکه در تمام این گفت‌وگوها و نامه‌ها و پیک‌ها صحبت از قتل عثمان و اتهام امام علی^ع و طرفداری آن حضرت از قاتلان عثمان است. حضرت جواب دادند و خود را از این موضوع بری دانستند و ادعای معاویه را در خون‌خواهی عثمان بی‌اساس و بی‌منطق بیان کردند و در جایی دیده نمی‌شود که معاویه در ظاهر ادعای خلافت کند. البته گاهی صحبت از شورایی کردن خلافت مطرح می‌کرد (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۱۹) و حضرت در جواب فرمودند شما نه حق خلافت دارید و نه حق شورا. پس اگر دو طرف نمایندگانی فرستاده‌اند که به موضوع اختلافی رسیدگی کنند و قضیه را فیصله بدهند، چیزی نیست، جز مسئله قتل عثمان.

اینکه معاویه چشم طمع به خلافت دوخته بود، جای شکی نیست. «بایستی بین قصد باطنی معاویه و سخنان و ادعای او فرق گذاشته می‌شد. از این‌رو داوران به‌ویژه داور عراقیان بایسته بود که براساس ادعای معاویه و دلایل او رأی می‌دادند و اگر چنین می‌کردند، تنها موضوع قتل عثمان مطرح می‌شد، نه موضوع خلافت» (پیشوایی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۳۵۸).

اگر قضاوت براساس خواسته باطنی باشد، باید بگوییم که معاویه در پی سلطنت بود، نه خلافت؛ و می‌گفت «انا اول الملوك» (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۴۲۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۳۵). حدیثی از پیامبر^ص را در توجیه ملک بودن جعل کردند، که حضرت فرموده «الخلافة ثلاثون ثم یکون الملك». مسعودی با اعتقاد به صحت این روایت در محاسبه سی سال، مجموع دوره خلافت ابوبکر، عمر، عثمان، علی^ع و امام حسن^ع را حساب کرده است (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۲۹).

امام علی^ع حکم حکمین را نقض کرد و فرمود: هرکس را به این حکمیت دعوت کند، بکشید، ولو در زیر عمامه من باشد (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۰۲). یعنی چون حکمین در حوزه‌ای ورود کرده‌اند که حق ورود نداشته‌اند؛ مردم بانگ برآوردند به خدا سوگند دو داور برخلاف آنچه در کتاب خدا آمده و برخلاف شرط رأی دادند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۰).

احنف بازگشت و نزد علی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، به خدا سوگند که /بوموسی ماهیت خود را آشکار کرد؛ به نظر من ما کسی را گسیل داشته‌ایم که با عزل تو مخالفتی ندارد. علی گفت: «ای احنف، خداوند بر کار خود چیره است» (منقری، ۱۴۰۴ق، ص ۵۳۷).

جمله ابن عباس و شریح نیز یا از جهت آزمودن /بوموسی گفته شده و یا از این نظر بوده که یاران امام نگران بودند که در داوری اختلاف بین امام^ع و معاویه که مسئله قتل عثمان بود، به نفع معاویه حکم صادر شود. «هرگونه حکمی به نفع معاویه ممکن است مسئله خلافت علی^ع را تحت الشعاع قرار دهد و معاویه را به اهداف و خواسته باطنی نزدیک کند؛ از این جهت به /بوموسی هشدار می‌دادند. بنابراین هرگونه حکمی به نفع معاویه، قطعاً برای علی^ع به معنای از دست دادن خلافت بود» (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۵، ص ۳۰).

علاوه بر همه اینها، این توصیه‌ها در منابع دیگر تاریخی ذکر نشده است. توصیه ابن عباس را مسعودی آورده، ولی منقری با اینکه واقعه صفین را کامل ذکر کرده، نیآورده است، و توصیه احنف را از جهت آزمودن /بوموسی دانسته است.

سخن علامه امینی که فرمود: «گفت‌وگوی عمروعاص و /بوموسی بر سر خلافت دور می‌زده است و در اثناش هیچ سخنی از خون عثمان و خون‌خواهی او به میان نیست»، صحیح نیست؛ چون که شروع مذاکرات رسمی حکمین با مسئله قتل عثمان بود، که داور شامی از داور عراقی اعتراف گرفت عثمان مظلوم کشته شده و معاویه ولی دم عثمان است (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۳۳۲؛ بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۶۵۴) و معاویه که لباس خونین عثمان را به مردم نشان داد، مردم را به خون‌خواهی عثمان فراخواند. شامیان با معاویه به‌عنوان امیر بیعت کردند (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۰۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۰۰؛ مقدسی پور، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۱۷؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۵۳۹۹؛ ابن العبری، ۱۹۹۲، ص ۱۰۶).

امام علی^ع در نامه‌ای به معاویه نوشت: «... در مورد قاتلان عثمان هم، سخن بسیار گفتم؛ اکنون بیعتی را که مردم پذیرفته‌اند، بپذیر سپس آن گروه را به محاکمه پیش من آور تا تو و ایشان را به آنچه در کتاب خدا و سنت رسول اوست، وادار سازم» (منقری، ۱۴۰۴ق، ص ۴۰؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۱۴؛ دینوری، ۱۳۶۸، ص ۱۵۸؛ ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۶۹).

امام علی^ع در نامه‌هایی که به معاویه نوشته، او را متهم به قتل

قتل، ولی دم و باغی را قرآن مشخص کرده؟ پس اینکه استاد شهید مطهری می‌نویسند: «زمامداری و امامت انتصابی است؛ پس چرا حضرت در مقابل حکمیت تسلیم شد؟ جواب این اشکال را ما به خوبی از ذیل کلام امام می‌فهمیم؛ زیرا همچنان که می‌فرماید اگر در قرآن درست تدبر و قضاوت شود جز خلافت و امامت نتیجه نمی‌دهد (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۱۶۸)، درست نیست. برای اینکه خود حضرت در نامه‌ای به معاویه نوشت که تو باید با من بیعت کنی؛ زیرا مهاجر و انصار با من بیعت کرده‌اند (منقری، ۱۳۸۲، ص ۳۰).

نتیجه‌گیری

روایتی که مؤید «تعیین خلیفه» در محور مذاکرات حکمین بود، هم از جهت سندی به دلیل نداشتن مرسله بودن و هم از جهت متن به دلیل مقایسه بین بغات و کفار که حضرت در پاسخ به اشکال خوارج آزاد گذاشتن زنان و فرزندان اهل جمل را تأسی به رفتار پیامبر ﷺ در فتح مکه دانسته؛ درحالی که از نظر روایات و بیان فقها حکم بغات و کفار متفاوت است. با بغات جنگ می‌شود و کشته می‌شوند تا به اطاعت امام عادل برگردند؛ و اسیر کردن زنان و فرزندان آنان جایز نیست؛ و اضطراب در متن از جمله ضعف این روایت است، که متن واحدی دیده نمی‌شود. دلیل تاریخی و توصیه یاران امام علی ﷺ به *ابوموسی* به این مضمون که اگر علی ﷺ در خلافت ابقا شود، مشکلی به وجود نمی‌آید؛ ولی اگر معاویه خلیفه شود، اهل عراق نابود خواهد شد؛ در نقد این توصیه‌ها نیز گفته می‌شود علاوه بر اینکه اکثر مورخان این سفارش‌ها را نیاورده‌اند، یا از باب امتحان کردن *ابوموسی* گفته شده، یا از این نظر بوده که هرگونه حکم به نفع معاویه، حکومت امام علی ﷺ را با خطر مواجه خواهد کرد. مکاتبات بین امام علی ﷺ و معاویه و ابتدای مذاکرات *ابوموسی* و عمرو عاص در مورد قتل عثمان بوده است.

ذکر نشدن «تعیین خلیفه» در متن صلح‌نامه محور گفت‌وگوی حکمین را در مسائل اختلافی بین امام علی ﷺ و معاویه منحصر می‌کند که عبارت بود از قتل عثمان و مسائل مرتبط با آن. اینکه معاویه در باطن داعیه خلافت داشته، دلیل نمی‌شود که بگویم داوران برای تعیین خلیفه انتخاب شدند.

اگر داوران از وظیفه خود تخلفی نکرده بودند، محال بود که امام حکم حکمین را نقض کند. آن گونه که گروه زیادی از یاران حضرت بعد از نوشتن پیمان‌نامه از حضرت خواستند پیمان را نقض کند و سپاه وارد جنگ شوند؛ فرمود هرگز اینچنین نخواهد شد؛ چراکه پیمان نوشته و ما متعهد شده‌ایم (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۶۳۷). اینکه بعد از اعلام رأی داوران حضرت آن را رد کردند دلیل بر این است که آنها در حوزه‌ای وارد شده‌اند که حق ورود نداشته‌اند. داوران از حدود مسئولیت خود فراتر رفتند و به کاری پرداختند که صلاحیت آن را نداشتند و علی ﷺ نتیجه چنین داوری را نپذیرفتند (شهیدی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۶).

۵. متن صلح‌نامه، معارض با ادله تاریخی «تعیین خلیفه» در حکمیت

کتاب‌های تاریخی که متن صلح‌نامه بین امام علی ﷺ و معاویه را نوشته‌اند، با اختلافی که در متن و کمیت آن دارند (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۱۹۵؛ منقری، ۱۴۰۴ق، ص ۵۰۶؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۳۵؛ ابن قتیبہ دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۵۲؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۰). در هیچ کدام و در هیچ بندی ذکر نشده که حکمین حق دارند در مورد تعیین خلیفه و انتخاب علی ﷺ و یا معاویه برای خلافت نظر بدهند. ذکر نشدن این شرط، دلیل بر این است که مسئله خلافت امام علی ﷺ جای بحث نبود؛ چون مهاجر و انصار با آن حضرت بیعت کرده بودند و بیعت نکردن شامیان هیچ ضرری را متوجه امام ﷺ نمی‌کرد؛ هرچند معاویه مدعی عدم شکل‌گیری «جماعت» به دلیل بیعت نکردن اهل شام با آن حضرت بود (جعفریان، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۲۳۸). در کتاب *انساب‌الاشرف* آمده است: بیعت برای اهل حرمین است و اهل مکه و مدینه با آن حضرت بیعت کرده بودند. بنابراین بیعت با امام علی کامل‌ترین بیعت بود (بالذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۰۸). نتیجه اینکه محور مذاکرات مربوط به همان مسائلی می‌شود که مورد اختلاف بین امام علی ﷺ و معاویه بود که مهم‌ترین اختلاف، قتل عثمان بود، که آیا مظلوم کشته شده یا نه؟ آیا معاویه حق خون‌خواهی دارد یا نه؟ مسئله اختلافی هرچه که باشد، شامل تعیین خلیفه نمی‌شود (محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۷، ص ۴۰۷).

در پایان این نکته را یادآور می‌شویم، اینکه در صلح‌نامه تأکید می‌شود که باید براساس قرآن داوری کنند؛ آیا داوری براساس قرآن یعنی اینکه مشخص کنند که چه کسی خلیفه باشد؟ یا اینکه حکم

شوشتری، قاضی نورالله، ۱۴۰۹ق، *احقاق الحق وازهاق الباطل*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

شهیدی، سیدجعفر، ۱۳۶۲، *تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران، نشر دانشگاهی.
طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.

طبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.

_____، ۱۴۱۵ق، *المستترشد فی امامة علی بن ابی طالب*، تحقیق احمد محمودی، قم، کوشانپور.

عبدالقاهر بغدادی، طاهر بن محمد بن عبدالله، ۱۹۷۷م، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه*، بیروت، دارالآفاق الجدیده.

فاضل مقداد، جمال‌الدین مقداد بن عبدالله، ۱۴۱۹ق، *کنز‌العرفان فی فقه القرآن*، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۹۷، *تجزیده دانش‌نامه امیرالمؤمنین*، قم، دارالحديث.

مدرسی، سیدمحمدتقی، ۱۴۱۹ق، *من هدی القرآن*، تهران، دار محبی‌الحسین.
مسعودی، علی بن حسین، ۱۴۰۹ق، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقیق اسعد داغر، چ دوم، قم، هجرت.

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، *جاذبه و دافعه علی*، تهران، آدینه سبز.
مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره*، قم، کنگره شیخ مفید.

مقدسی‌پور، مطهر بن طاهر، بی‌تا، *البدء و التاریخ*، بی‌جا، مکتبه الثقافه الدینیة.
منقری، نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲، *وقعة صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، المؤسسة العربیة الحدیثه.

نجفی، محمدحسن، ۱۹۸۱م، *جواهر الکلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، بی‌تا، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر.

منابع.....

ابن ابی‌الحدید معتزلی، عبدالحمید بن هبة‌الله، ۱۴۰۴ق، *تسرح نهج البلاغه*، تحقیق ابراهیم محمد ابوالفضل، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، ۱۴۱۲ق، *الاستیعاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل.

ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۸۵، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار بیروت.
ابن‌اعثم کوفی، احمد بن، ۱۴۱۱ق، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء.

ابن‌العبری، غریغوریوس، ۱۹۹۲م، *تاریخ مختصر الدول*، تحقیق انطون صالحانی البسوسی، ط. الثالثه، بیروت، دار الشرق.

ابن‌خلدون، عبدالرحمن، ۱۴۰۸ق، *تاریخ ابن‌خلدون*، تحقیق خلیل شحاده، ط. الثانيه، بیروت، دار الفکر.

ابن‌شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۳۷۹ق، *مناقب آل ابی‌طالب*، قم، علامه.

ابن‌قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، ۱۴۱۰ق، *الإمامة و السیاسة*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء.

ابن‌کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، ۱۴۰۷ق، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار الفکر.
اربلی، علی بن عیسی، ۱۳۸۱، *کشف‌الغمة فی معرفة الأئمة*، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تبریز، بنی‌هاشمی.

امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ق، *التغذیر فی الکتاب و السنه و الادب*، قم، مرکز التغذیر للدراسات الاسلامیة.

بالذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ق، *انساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر.

بلعمی، محمد بن محمد، ۱۳۷۸، *تاریخ‌نامه طبری*، تحقیق محمد روشن، تهران، البرز.

پیشوایی، مهدی، ۱۳۹۳، *تاریخ اسلام از سقیفه تا کربلا*، قم، دفتر نشر معارف.
تقی‌زاده داور، محمود، ۱۳۸۵، *تصویر امامان شیعه در دایره‌المعارف اسلام*، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی.

تعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۲ق، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

جصاص، احمد بن علی، ۴۰۵ق، *احکام القرآن*، تحقیق محمدصادق قمحاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

جعفریان، رسول، ۱۳۹۵، *تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)*، قم، دلیل ما.
حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۱ق، *کشف‌البیّن فی فضائل امیرالمؤمنین*، تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، ۱۳۶۸، *الأخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی.

ذهبی، شمس‌الدین، ۱۴۱۳ق، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چ دوم، بیروت، دار کتاب العربی.

سبحانی، جعفر، ۱۳۷۱، *فروع ولایته، تاریخ تحلیلی زندگانی امیرالمؤمنین علی*، قم، صحیفه.